

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و سوم، شماره پیاپی ۸۶/۱،
بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص ۷۳-۹۸

وکالت غیر مستقیم*

دکتر علی رضا باریکلو
دانشیار دانشگاه تهران، پردیس قم
Emil: bariklou @ ut.ac.ir

چکیده

وکیلی که دارای حق توکیل است، اگر حق خود را اعمال و شخص دیگری را برای اجرای موضوع وکالت انتخاب کند، شخص انتخاب شده، وکیل انتخاب کننده نیست، بلکه وکیل غیرمستقیم موکل محسوب می‌شود. بنابراین، اگر مورد وکالت، انعقاد معامله‌ای باشد و وکیل غیرمستقیم، آن را منعقد کند، آن متعلق به موکل است و او باید تعهدات ناشی از آن را اجرا نماید، مشروط بر اینکه وکیل از حدود اختیارات خود تجاوز نکرده باشد. در موردی که وکیل از حدود اختیارات خود تجاوز کند، اگر مورد معامله یا عوض آن مال متعلق به موکل است، قرارداد معتبر نیست؛ مگر این که موکل صراحتاً یا ضمناً آن را تنفیذ کند. اما اگر موضوع معامله یا عوض آن کلی است، وکیل یا وکیل غیرمستقیم باید تعهدات ناشی از عقد را اجرا کند و موکل متعهد به انجام آن نیست.

کلیدواژه‌ها: حق توکیل، خارج از حدود اختیارات، غیرمستقیم، معامله، وکیل، موکل.

مقدمه

وکالت عقدی است که شخص می‌تواند با انعقاد آن، حقوق و امور خود را از طریق دیگری به مصلحت و منافع خود اجرا کند. دارنده‌ی حق، موکل و اجرا کننده‌ی آن وکیل نامیده می‌شود. یکی از تعهدات وکیل، مباشرت در اجرای مورد وکالت است و او نمی‌تواند دیگری را به عنوان وکیل برای اجرای مورد وکالت انتخاب کند؛ چون موکل با اعتماد به شخص وکیل، او را انتخاب کرده است.

با این وجود، این تعهد از آثار ذاتی عقد وکالت نیست، بلکه از آثار اطلاقی آن است. به همین جهت در ماده‌ی ۶۷۲ ق.م. مقرر شده است: اگر وکیل حق توکیل داشته باشد، می‌تواند دیگری را به وکالت انتخاب کند.

در صورتی که وکیل حق توکیل داشته باشد و آن را اعمال کند، این موضوع از جنبه‌هایی قابل بررسی است. مثلاً وکیلی که از سوی وکیل اول انتخاب می‌شود، به وکالت از طرف چه کسی اقدام می‌کند و در قبال چه کسی مسئول است و باید پاسخگو باشد؟ یا آن که حدود وکالت وکیل دوم در قبال موکل اصلی و وکیل اول به چه میزانی است؟ همچنین او در قبال طرف قرارداد خود چه تعهداتی خواهد داشت؟ و چه کسی متعهد است که حق الوکاله را پرداخت کند؟

بنابراین، در صورتی که وکیل، حق توکیل داشته باشد و آن را اعمال کند، نمایندگی شخص انتخاب شده و رابطه‌ی او با انتخاب کننده و دارنده‌ی حق یا موکل اصلی، موضوعی است که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. نمایندگی وکیل

در صورتی که وکیل با داشتن حق توکیل، اقدام به انتخاب شخصی جهت انجام مورد وکالت کند، این موضوع قابل طرح است که شخص انتخاب شده، به نمایندگی از طرف چه کسی انتخاب شده و در قبال چه کسی مسئول است و از جانب چه کسی اقدام به وکالت می‌کند. آیا باید به عنوان نماینده‌ی دارنده‌ی حق عمل کند، یا لازم است

به عنوان نماینده‌ی وکیل اول، که او را انتخاب کرده است، عمل کند، یا از جانب هر دو نمایندگی خواهد داشت؟

در مورد نمایندگی شخص منتخب، نظریات متفاوتی ابراز شده است. بعضی معتقدند که وکیل دوم، نماینده‌ی وکیل اول است؛ زیرا او این شخص را به نمایندگی انتخاب کرده است و اقتضای قواعد حقوقی در این است که وکیل دوم از شخص انتخاب کننده وکالت داشته باشد؛ مگر این که اثبات شود حدود اختیار وکیل اول (مقام انتخاب کننده) محدود به انتخاب وکیل بوده است که در این صورت، شخص انتخاب شده از موکل اصلی وکالت خواهد داشت و مورد وکالت موکل، توسط نماینده‌ای که وکیل اول انتخاب می‌کند، موضوعاً انجام شده محسوب می‌شود (طباطبایی، ۲۶۱/۹؛ امامی، ۳۰۷/۲).

این نظریه که ظاهراً مبتنی بر اصل نسبی بودن قراردادها است، دارای پیامدهایی است که نمی‌توان به آن ملتزم شد؛ زیرا اگر وکیل اول (مقام انتخاب کننده)، موکل شخص انتخاب شده محسوب شود، مستلزم این است که وکیل انتخاب شده باید در اقدامات خود مصلحت انتخاب کننده را رعایت کند و توجهی به مصلحت موکل اصلی و دارنده‌ی حق نداشته باشد، در صورتی که نمی‌توان او را ملتزم به رعایت غبطه‌ی وکیل انتخاب کننده دانست. همچنین اگر مورد وکالت، انجام عمل حقوقی و انعقاد عقدی از عقود باشد، به اقتضای نمایندگی، تمام حقوق ناشی از قرارداد متعلق به موکل است و وکیل فقط اجرت و دستمزد انعقاد معامله را دریافت می‌نماید (ر.ک نجفی، ۲۷/۴۰۱؛ صدر، ۱۱۶/۴؛ سنه‌وری، ۱۲۷/۵ و ۱۴۸؛ عدل، ۱۱۶). همچنین تعهدات ناشی از قرارداد را نیز باید موکل انجام دهد.

مسئلاً نمی‌توان وکیل دوم را به رعایت غبطه‌ی وکیل اول ملزم کرد و یا وکیل اول را به انجام تعهدات ناشی از معامله‌ی وکیل دوم ملتزم دانست؛ زیرا فلسفه‌ی لزوم

رعایت غبطه‌ی موکل توسط وکیل، اجرای حق موکل است که توسط وکیل اعمال می‌شود (ر.ک نجفی، ۳۷۴/۲۷).

در موضوع مورد بحث، وکیل دوم، حق وکیل اول را اجرا نمی‌کند، بلکه حق موکل اصلی را اعمال می‌نماید. به همین دلیل لازم است که غبطه‌ی موکل اصلی را در اعمال آن رعایت نماید. همچنین موکل باید تمام تعهدات ناشی از معامله‌ی وکیل را انجام دهد. به همین جهت، طرفداران این نظریه تمام آثار قرارداد به نمایندگی را بر رابطه‌ی وکیل اول و دوم مترتب نکرده‌اند و فقط عقد وکالت را از حیث بقا و زوال تابع اراده و اهلیت موکل و وکیل اول محسوب نموده‌اند و تمام آثار عقد را نسبت به وکیل اول مترتب نکرده‌اند.

علاوه بر این، در صورتی که وکیلی حق توکیل داشته باشد و تردید شود که مورد وکالت او محدود به انتخاب وکیل و یا فراتر از آن است، اصل استقلال اشخاص از یکدیگر اقتضا دارد که وکالت به موارد متیقن محدود شود. از لحاظ ظهور نیز نمی‌توان وکیل اول را موکل وکیل دوم محسوب نمود. بنابراین، با توجه به پیامدهای متعارض این نظریه، نمی‌توان بر آن اعتماد کرد.

بعضی دیگر به جایگاه وکیل اول و نقش او از دیدگاه موکل در حق توکیل توجه نموده و معتقدند: لازم است به نقش وکیل اول در حق توکیل از منظر موکل توجه شود. اگر شخصیت او در حق توکیل اهمیت داشته و علت عمده‌ی حق توکیل باشد، وکیل انتخاب شده، نماینده‌ی وکیل اول محسوب می‌شود؛ ولی اگر شخصیت او علت عمده‌ی حق توکیل نباشد، شخص انتخاب شده، نماینده‌ی موکل است و مورد وکالت وکیل اول، انتخاب وکیل بوده که با انتخاب او، تعهد وکالتی خود را انجام داده است (کاتوزیان، ۱۷۰).

این نظریه نیز در بخشی که وکیل دوم را نماینده‌ی وکیل اول محسوب می‌نماید، مانند نظریه‌ی پیشین، دارای پیامدهایی است که نمی‌توان به آن ملتزم شد؛ چون نتایج مترتب بر آن با قواعد حقوقی و فلسفه‌ی نمایندگی منطبق نیست.

بعضی دیگر معتقدند که شخص انتخاب شده، نماینده‌ی موکل است (حلی، ۳۵۱/۲؛ موسوی، ۴۴/۲؛ صدر، ۴۸/۵؛ کرکی، ۱۹۵/۸؛ صانعی، ۳۰۴/۲) و او وکیل غیرمستقیم است؛ زیرا رابطه‌ی وکالت پیوسته بین دارنده‌ی حق و اعمال کننده و یا اصیل و وکیل قابل تحقق است. روشن است که بر فرض این که وکیل اول اختیارات تام داشته باشد، در رابطه با وکیل دوم، نمی‌تواند اصیل و موکل تلقی شود؛ زیرا او دارنده‌ی حق و مالک امر مورد وکالت نیست (ر.ک نجفی، ۳۲۲/۲۷).

این نظریه با قواعد و اصول حقوقی و همچنین فلسفه‌ی وکالت مطابقت دارد؛ چون موکل و اصیل به کسی اطلاق می‌شود که دارنده‌ی حق مورد وکالت باشد. بنابراین، شخص انتخاب شده توسط وکیل اول، وکیل غیرمستقیم موکل محسوب می‌شود. به همین جهت لازم است که در صورت تعارض منافع دارنده‌ی حق و وکیل انتخاب کننده، منافع و غبطه‌ی موکل و دارنده‌ی حق را رعایت کند و نمی‌تواند برای رعایت منافع انتخاب کننده، از غبطه‌ی دارنده‌ی حق صرف نظر کند.

با این وجود، این موضوع قابل توجه است که آیا شرط انتخاب وکیل برای وکیل، صحیح است؟ مثلاً اگر موکل به وکیل اول اجازه دهد که برای خود شخصی را به عنوان وکیل انتخاب کند، آیا شخص انتخاب شده، وکیل انتخاب کننده است؟ صاحب نظران حقوق اسلامی، شرط انتخاب وکیل برای وکیل را صحیح شمرده و معتقدند اگر موکل یا وکیل شرط کند که وکیل، ناشی از اعمال حق توکیل وکیل اول باشد، شرط صحیح است و شخص انتخاب شده، نماینده‌ی وکیل اول است (نجفی، ۳۲۲/ ۲۷؛ حلی، ۳۵۱/۲؛ موسوی، ۴۴/۲؛ صدر، ۴۸/۵؛ کرکی، ۱۹۴/۸؛ یزدی، ۲۱۵/۵).

هر چند که شرط مزبور صحیح تلقی شده است، ولی مشکل می‌توان آن را با قواعد حقوقی منطبق نمود. در وکالت، نظریه‌ی مشهور مبتنی بر جانشینی و استنباط است و وکیل نمی‌تواند در مورد وکالت، نماینده داشته باشد؛ زیرا کسی می‌تواند نماینده انتخاب کند که اصالتاً صاحب حق مورد وکالت باشد؛ در حالی که وکیل فقط حق اجرای مورد وکالت را در جهت منافع موکل دارا است و اصالتاً هیچ گونه حقی ندارد تا برای اجرای آن، جانشینی انتخاب کند. به همین جهت، تمام آثار اقدامات وکیل را نسبت به وکیل اول مترتب ندانسته و فقط حق عزل او و نیز فقدان اهلیت وکیل اول را در انفساخ وکالت او مؤثر دانسته‌اند (ر.ک: موسوی، ۴۴/۲؛ کرکی، ۱۹۴/۸؛ یزدی، ۲۱۵/۵). حتی بعضی، با وجود صحیح دانستن شرط، آن را وکیل غیرمستقیم موکل محسوب کرده و معتقدند اذن موکل در توکیل برای وکیل اول عبارت از این است که اقدامات وکیل وکیل (وکیل دوم) اقدامات غیرمستقیم موکل محسوب شود و این واسطه محفوظ است. وکالت وکیل دوم مرکب از دو وکالت است: اگر موکل بیهوش شود یا فوت و یا عزل کند، هر دو وکالت از بین می‌رود و اگر وکیل اول نیز بیهوش شود یا فوت و یا عزل کند، وکالت دوم منقضی می‌شود (نجفی، ۳۲۲/۲۷).

واضح است که در این نظریه، تمام آثار معاملات به نمایندگی نسبت به وکیل اول مترتب نشده و وکیل دوم نماینده‌ی غیرمستقیم موکل محسوب شده است. این نظر مؤید این موضوع است که وکیل اول، موکل وکیل دوم محسوب نمی‌شود و فقط حق نظارت بر اقدامات وکیل دوم را خواهد داشت. واضح است که حق نظارت مزبور، وکالتی است و به اصالت نیست؛ چون وکالت را نمی‌توان با وصایت یا ولایت قیاس نمود؛ زیرا همان‌گونه که اثبات شده است، ولی و وصی می‌توانند نماینده داشته باشند، ولی وکیل نمی‌تواند برای خود وکیل انتخاب کند (نجفی، ۳۸۸/۲۷).

به همین دلیل، شرط انتخاب وکیل برای وکیل اول به این تفسیر شده که او دارای حق نظارت بر اقدامات وکیل دوم است. چنین شرطی مانعی ندارد؛ زیرا موکل دارای

حق نظارت بر اقدامات وکیل است و می‌تواند آن را شخصاً یا از طریق وکیل اعمال کند، ولی اگر شرط به این معنا تفسیر شود که رابطه‌ی وکیل اول با دوم مانند رابطه‌ی موکل با وکیل اول از تمام جهات و نسبت به تمام آثار اقدامات وکیل باشد، چنین شرطی نامعقول و باطل است.

بنابراین، با وجود آن که شخص منتخب، وکیل غیرمستقیم دارنده‌ی حق محسوب می‌شود، می‌توان این موضوع را طرح کرد که آیا وکیل اول می‌تواند بر اقدامات او نظارت کند؟ در این مورد لازم است به حدود اختیارات وکیل اول توجه شود. اگر قلمرو وکالت او، علاوه بر انتخاب وکیل، شامل نظارت بر اقدامات او نیز بشود، می‌تواند بر اقدامات وکیل غیرمستقیم، به نمایندگی از موکل نظارت کند، ولی اگر قلمرو وکالت او شامل حق نظارت نشود و در انتخاب وکیل ظهور داشته باشد، با انتخاب وکیل، مورد وکالت او انجام شده محسوب می‌گردد.

در صورت تردید در حق نظارت، اصل اولیه، عدم حق نظارت است (شاهد ثانی، ۲۶۱/۵)؛ زیرا او به نمایندگی از موکل نظارت می‌نماید و با شک در مورد وکالت، به استناد اصل استقلال اشخاص، حکم به عدم نمایندگی می‌شود.

۲. تعهدات ناشی از معاملات وکیل غیرمستقیم

اگر موضوع وکالت انعقاد عقدی از عقود باشد که وکیل غیرمستقیم آن را به نمایندگی منعقد کرده است، این موضوع قابل بررسی است که تعهدات و حقوق ناشی از آن متعلق به چه کسی است؟ آیا طرف قرارداد می‌تواند به وکیل و یا شخص انتخاب کننده مراجعه کند یا باید به موکل و دارنده‌ی حق رجوع نماید؟ اقتضای اصول و قواعد در این است که اگر وکیل اول در انتخاب وکیل غیرمستقیم در حدود اختیارات قراردادی و یا متعارف عمل کند و وکیل دوم نیز از حدود آن تجاوز ننماید، تمام حقوق و تعهدات ناشی از آن بر عهده‌ی موکل است و او نسبت به معامله‌ای که به نمایندگی

انعقاد کرده است، تعهدی نخواهد داشت (نجفی، ۳۸۸/۲۷؛ سنه‌وری، ۱۴۸/۵؛ کاتوزیان، ۱۷۷). به همین جهت در ماده‌ی ۶۷۴ ق.م. مقرر شده است: «موکل باید تمام تعهداتی را که وکیل در حدود وکالت خود کرده است، انجام دهد...».

این وجه کاملاً مطابق با قواعد حقوقی و اقتضای نمایندگی است؛ زیرا قرارداد به نمایندگی اساساً برای موکل ایجاد حق و تعهد می‌کند. در نتیجه، نسبت به وکیل حق و تعهدی ایجاد نمی‌شود. این در صورتی است که وکیل غیرمستقیم در قلمرو اختیارات خود عمل کرده باشد، اما اگر معاملات وکیل غیرمستقیم، خارج از حدودی باشد که موکل تعیین کرده است، دو حالت قابل تصور است: نخست این که وکیل غیرمستقیم در حدود اختیاراتی که وکیل اول مشخص نموده، عمل کرده است، ولی وکیل اول در تعیین حدود اختیار وکیل غیر مستقیم از شرط مقرر موکل تجاوز کرده است. در این مورد هر چند ممکن است استدلال شود که وکیل غیر مستقیم ظاهراً در حدود اختیارات خود عمل کرده است و طبق ماده‌ی ۶۷۴ ق.م. معاملات در حدود اختیارات وکیل نافذ است و موکل باید تعهدات ناشی از آن را اجرا کند، ولی ماده‌ی ۶۷۴ ق.م. ناظر بر وکالت مستقیم است و از این مورد منصرف است؛ چون اگر وکیل اول در انتخاب وکیل غیرمستقیم، از حدود اختیارات خود تجاوز کند، وکالت نافذ نیست. در نتیجه، نمی‌توان مدعی شد که وکیل غیرمستقیم در حدود تعیین شده عمل کرده است. بنابراین، در این فرض، معامله نسبت به موکل نافذ نیست. بله، اگر طرف قرارداد خسارتی مطالبه کند و یا خسارتی به وکیل غیر مستقیم وارد شود، با تنقیح مناط از ماده‌ی ۲۶۳ ق.م. بر مبنای قاعده‌ی غرور، او می‌تواند خسارت پرداخت شده به طرف قرارداد و یا وارد بر خویش را از وکیل اول تقاضا نماید.

ولی اگر وکیل اول از حدود قرارداد تعدی نکند، اما وکیل غیرمستقیم از حدود مقرر تخلف کند، هر چند بعضی، در باره‌ی معاملات خارج از حدود مدیران که به نوعی نمایندگی از شرکت است، معتقدند اگر یکی از مدیران بدون اذن سایرین تصرف

کند، معامله نافذ است و شرکت یا شرکا می‌توانند علیه مدیر اقامه‌ی دعوی جبران خسارت ناشی از نفوذ معامله کنند؛ زیرا اولاً در ماده‌ی ۵۸۰ ق.م. مسئولیت و ضمان مدیر مطرح شده و واضح است که اگر معاملات خارج از اختیار مدیر غیر نافذ باشد، هیچ خسارتی برای شرکت و شرکا قابل تصور نیست تا مدیر ضامن آن باشد؛ لذا، با توجه به این ماده که مدیر را ضامن دانسته است، معاملات مدیر نافذ ولی ضامن است خسارات ناشی از آن را که به شرکت و شرکا وارد شده است، جبران کند. ثانیاً در موردی که شک در صحت یا بطلان قراردادی شود، چون اصل بر صحت قرارداد است، باید دلیلی بر بطلان اقامه شود که در این مورد دلیلی وجود ندارد. ثالثاً مدیر مانند وکیل است و همان‌گونه که تصرفات خارج از حدود وکیل بدون دخالت سایر وکلا نافذ است، تصرفات خارج از حدود اختیارات مدیر نیز نافذ است (کاشانی، ۲۶).

به نظر می‌رسد این نظریه به وجوهی با حقوق مدنی ایران مطابق نیست؛ زیرا اولاً ماده‌ی ۵۸۱ ق.م. به صراحت معاملات خارج از حدود مدیر را فضولی و غیر نافذ محسوب کرده است. با توجه به این ماده، حکم ماده‌ی ۵۸۰ ق.م. حمل بر خسارت ناشی از تصرفات مادی می‌شود تا تعارضی بین دو ماده‌ی متوالی ایجاد نگردد. ثانیاً اصل صحت بر قراردادی حاکم است که ظاهراً شرایط صحت قرارداد در آن فراهم باشد و در موضوع مورد بحث، وکیل خارج از اختیار خود عمل نموده است و طبق ماده‌ی ۲۴۷ ق.م. چنین معامله‌ای صحیح نیست. به همین جهت، در قسمت دوم ماده‌ی ۶۷۴ ق.م. مقرر شده است: «... در مورد آنچه که در خارج از حدود وکالت انجام شده است، موکل هیچ‌گونه تعهدی نخواهد داشت، مگر اینکه اعمال فضولی وکیل را صراحتاً یا ضمناً اجازه کند».

بنابراین، غیرنافذ بودن ضمانت اجرای حقوقی تخلفات وکیل در اعمال حقوقی، کاملاً مطابق با اصول حقوقی است؛ زیرا به استناد اصل استقلال اشخاص و ماده‌ی ۲۴۷ ق.م. هیچ کس حق ندارد در امور و حقوق دیگران دخالت کند. وکالت موردی

است که استثنائاً وکیل می‌تواند در امور موکل دخالت کند. با توجه به خلاف اصل استقلال اشخاص بودن وکالت، لازم است بر موارد متیقن اکتفا شود و آن موردی است که وکیل در حدود اختیارات عمل کند و اگر از حدود تجاوز نماید، چون نسبت به مازاد از حدود، سمت وکالت نداشته، از انجام آن بیگانه و معامله‌ی بیگانه غیر نافذ است.

۳. مسئولیت وکیل غیرمستقیم در قبال طرف معامله

در صورتی که موکل تعهدات خود را انجام ندهد یا در مواردی که به دلیل تجاوز وکیل از حدود اختیارات، معامله نسبت به موکل غیرنافذ محسوب شده، آیا طرف قرارداد حق رجوع به وکیلی که با او قرارداد منعقد کرده است را دارد یا او فقط باید به موکل مراجعه نماید و حق مراجعه به وکیل را نخواهد داشت؟

به نظر می‌رسد، لازم است بین موردی که وکیل در حدود اختیارات و خارج از اختیارات عمل کرده است و همچنین در فرض اول نیز بین موردی که وکیل اظهار سمت کرده و یا آن را اخفا کرده، فرق گذاشت. بنابراین، هرکدام جداگانه بررسی می‌شود.

در صورتی که وکیل در حدود اختیارات عمل کرده و نیز در زمان انعقاد معامله اظهار سمت کرده باشد، تمام صاحب نظران معتقدند که وکیل مسئولیتی در قبال طرف قرارداد نخواهد داشت و او حق رجوع به وکیل را ندارد (نجفی، ۴۰۰/۲۷؛ سنه‌وری، ۱۲۷/۵؛ کاتوزیان، ۱۹۳)؛ زیرا او با اظهار سمت وکیل، انعقاد معامله با موکل را قصد کرده است و اقتضای اصل نسبی بودن قراردادها در این است که فقط بتواند به موکل یا قائم مقام او رجوع کند.

استناد به این که طبق ماده‌ی ۲۱۹ ق.م. معاملات بین طرفین و قائم مقام آنان لازم الاجرا است و در نتیجه، وکیل به عنوان قائم مقام موکل مسئول است و باید تعهدات

ناشی از قرارداد به نمایندگی را انجام دهد، غیر موجه است؛ زیرا اولاً وکیل، قائم مقام موکل در مقام انعقاد و تشکیل قرارداد است و قائم مقام او در اجرای قرارداد نیست. به همین جهت، حقوق دانان در تفسیر قائم مقام ماده‌ی ۲۱۹ ق.م. به وراثت و طلب‌کار و منتقل‌الیه اکتفا کرده و آن را شامل وکیل ندانسته‌اند (ر.ک. شهیدی، ۲۴؛ امامی، ۲۳۵). ثانیاً تا زمانی که اصیل و طرف قرارداد موجود است، طرف دیگر قرارداد نمی‌تواند به قائم مقام رجوع کند. در نتیجه، در این فرض، طرف قرارداد حق رجوع به وکیل را نخواهد داشت.

در صورتی که وکیل اظهار سمت نکند و بعد از انعقاد معامله ثابت کند که معامله را به نمایندگی برای موکل انجام داده است، اختلافی نیست که معامله به موکل تعلق خواهد داشت و وکیل نمی‌تواند نسبت به آن حقی داشته باشد، ولی در مورد مسئولیت او نسبت به تعهدات ناشی از عقد در قبال طرف قرارداد اختلاف است. منشأ اختلاف تعارض ظاهر و واقع معاملات به نمایندگی در این فرض است؛ زیرا بر حسب ظاهر، هر کس معامله‌ای را منعقد می‌کند، برای خود او است؛ چون طرف قرارداد به این ظاهر اعتماد کرده است، به استناد این ظاهر وکیل باید تعهدات ناشی از آن را انجام دهد. از طرف دیگر، بر حسب واقع، وکیل برای موکل معامله کرده است و اقتضای معامله به نمایندگی این است که وکیل، نسبت به آن تعهدی نداشته باشد و تمام تعهدات ناشی از آن را باید موکل انجام دهد. تعارض این دو وضع موجب اختلاف حقوق دانان و صاحب نظران شده است.

در حقوق اسلام، بین فقهای امامیه اختلافی نیست که اگر وکیل اثبات سمت کند، تعهدی در قبال طرف قرارداد نخواهد داشت (ر.ک. طباطبایی یزدی، ۲۱۴/۵ و ۲۳۴؛ شهید ثانی، ۳۰۲/۵). در سایر مذاهب اسلامی، بعضی مانند حنفیان و مالکیان بین حکم عقد و حق عقد تفصیل داده و معتقدند: حکم عقد مثلاً در بیع، عبارت از جابه‌جایی ثمن و مضمن است که نسبت به موکل مترتب است، ولی حقوق ناشی از بیع، مانند لزوم

تسلیم مبیع، پرداخت ثمن و حق مطالبه‌ی ثمن یا مثن متعلق به وکیل است؛ زیرا اولاً قرارداد به نمایندگی را او منعقد کرده است و طرف قرارداد با موکل معامله نکرده است. ثانیاً اصل بر این است که هر معامله‌کننده‌ای اصیل است و طرف قرارداد بر این اصل اعتماد کرده است. بنابراین، وکیل در قبال طرف قرارداد مسئول است (ر.ک سنهوری، ۱۵۷/۵)، ولی بعضی دیگر مانند شافعیان و حنبلیان معتقدند: تمام آثار قرارداد به نمایندگی، اعم از حکم و حقوق، متعلق به موکل است و وکیل هیچ مسئولیتی در قبال طرف دیگر قرارداد نخواهد داشت (همان، ۱۷۱).

در حقوق ایران نیز بعضی معتقدند: اگر وکیل در زمان انعقاد قرارداد اظهار سمت نکند و بعد از انعقاد آن ثابت کند که به وکالت از دیگری عمل کرده است، در این فرض او مسئول انجام تعهدات ناشی از آن در قبال طرف عقد است؛ چون «اگر قصد انجام معامله برای موکل در تراضی نیاید، اثری در عقد ندارد و تعهد ناشی از آن را از بین نمی‌برد» (کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۵۱/۲)، ولی بعضی دیگر معتقدند: در صورت اثبات سمت، وکیل تعهدی نخواهد داشت (عدل، ۱۱۶).

به نظر می‌رسد، وکیل در قبال طرف دیگر، تعهد قراردادی نخواهد داشت؛ زیرا عمده‌ی وجوه متعهد بودن او در قبال طرف قرارداد، اصل ظاهر انعقاد معامله برای خود و عدم ورود قصد انجام معامله برای موکل در قلمرو تراضی است که این وجوه در موضوع مورد بحث قابل استناد نیست؛ چون در مورد ظاهر، ثابت است که ظواهر الفاظ یا اعمال تا زمانی حجت است که خلاف آن اثبات نشود (ر.ک مظفر، ۱۵/۲؛ قافی و شریعتی، ۱۱۳/۱). اگر خلاف ظاهر اثبات شد، قابل استناد نیست و از بین می‌رود. در نتیجه، بعد از اثبات وکالت و معامله برای موکل، در این مورد، ظاهر اصل معامله برای خود از بین می‌رود و نمی‌توان به استناد آن وکیل را ملزم به اجرای تعهد ناشی از آن کرد.

ورود معامله برای موکل به قلمرو تراضی، شرط صحت عقد نیست؛ چون به اتفاق صاحب نظران معامله به نمایندگی، همراه با اخفای سمت، اگر شخصیت طرف معامله علت عمده‌ی عقد نباشد، لازم نیست شخصیت موکل در تراضی داخل شود و عقد صحیح است و جهل به آن موجب بطلان یا حتی حق خیار برای طرف دیگر نمی‌شود (ر.ک نجفی، ۴۰۳/۲۷؛ شهیدی، ۱۴۵/۱؛ کاتوزیان، ۴۴۹/۱؛ امامی، ۲۶۴/۱).

بنابراین، با توجه به موضوع مورد بحث که شخصیت موکل علت عمده‌ی عقد نیست، معلوم بودن و یا در قلمرو تراضی قرار گرفتن آن، شرط وقوع عقد برای موکل نیست و با این وجوه نمی‌توان وکیل را در قبال طرف قرارداد ملتزم نمود. در نتیجه، همان‌گونه که صاحب نظران معتقدند (شهید ثانی، ۳۰۲/۵؛ طباطبایی یزدی، ۲۳۴/۵؛ بهبهانی، ۴۶۰؛ عدل، ۱۱۶) و مفهوم مخالف ماده‌ی ۱۹۶ ق.م. نیز بر آن دلالت می‌کند، در صورتی که شخص بعد از معامله ثابت کند که قصد انعقاد آن را در زمان عقد برای دیگری کرده و او از آن شخص وکالت داشته است، معامله برای آن شخص محسوب و وکیل مخفی در قبال تعهدات ناشی از آن مسئولیتی نخواهد داشت.

پس، با اثبات نمایندگی برای دیگری، معامله برای موکل محسوب می‌شود و همان‌گونه که ثابت است از قرارداد به نمایندگی، برای وکیل سود و یا تعهدی ایجاد نمی‌شود، بلکه تمام حق و تعهدات چنین معامله‌ای متعلق به موکل است.

با این وجود، بعضی معتقدند: در صورتی که از عدم انجام تعهدات موکل خسارتی متوجه طرف قرارداد وکیل شود، به استناد قاعده‌ی تسبیب و ماده‌ی ۳۳۱ ق.م. وکیل مسئول جبران خسارت وارده است (امامی، ۲۶۵/۱). به نظر می‌رسد، مسئولیت وکیل را نتوان بر مبنای قاعده‌ی تسبیب اثبات کرد؛ زیرا اولاً از دیدگاه عرفی، انعقاد قرارداد سبب ورود خسارت نیست که وکیل با انعقاد آن، سبب تلقی شود، بلکه سبب ورود خسارت، عدم اجرای قرارداد است که وکیل، مسئول اجرای تعهدات ناشی از معاملات به نمایندگی نیست.

ثانیاً در اجتماع سبب و مباشر، مباشر مسئول جبران خسارت است که مباشر عدم انجام تعهد، موکل است. در نتیجه، نمی‌توان وکیل را سبب ورود خسارت ناشی از عدم انجام تعهد موکل محسوب نمود تا او مسئول جبران خسارت وارده بر آن مبنا باشد. با این حال، ظاهراً طرف قرارداد، در صورت آگاه نبودن از سمت وکیل، می‌تواند به استناد قاعده‌ی غرور، جبران خسارت ناشی از عدم انجام تعهد موکل را از وکیل بخواهد؛ زیرا عرفاً، همان‌گونه که در ماده‌ی ۱۹۶ ق.م. هم مقرر است، ظاهر این است که هر کس معامله‌ای منعقد می‌کند، آن را برای خود منعقد کرده است. این ظاهر آن‌قدر مسلّم و قوی است که عرف، احتمال خلاف و یا اجازه‌ی پرسش از خلاف آن را نمی‌دهد. در نتیجه، وکیل با اخفای سمت، با وجود این ظهور عرفی، موجب فریب طرف قرارداد شده و بر مبنای قاعده‌ی غرور باید خسارت وارده بر او را از این جهت جبران کند.

در موردی که وکیل خارج از حدود وکالت اقدام کند، لازم است به موضوع آن توجه شود. اگر موضوع قرارداد عین معین متعلق به موکل است، به استناد ماده‌ی ۱۹۷ ق.م. معامله متعلق به موکل است و طبق مواد ۲۴۷ و ۶۷۴ ق.م. غیرنافذ است. اگر موکل آن را تنفیذ کند، باید تمام تعهدات ناشی از آن را انجام دهد و وکیل در این فرض مسئولیتی نخواهد داشت، ولو تأخیر موکل در تنفیذ، موجب ورود خسارت بر اصیل شود؛ زیرا به استناد ماده‌ی ۲۵۲ ق.م. اصیل حق بر هم زدن قرارداد فضولی را در صورت بیم ضرر خواهد داشت و اگر آن را فسخ نکند، ضرر وارده، ناشی از تقصیر خود متضرر است.

اما اگر موکل آن را رد کند و اصیل جاهل به حدود اختیارات وکیل و یا سمت او باشد، به استناد ماده‌ی ۲۶۳ ق.م. می‌تواند از وکیل، خواهان جبران خسارت ناشی از رد معامله گردد.

اگر موضوع معامله خارج از حدود وکیل، کلی مافی الذمه باشد و موکل آن را تنفیذ ننماید، به استناد اصل اصیل بودن معامله کننده و ماده‌ی ۱۹۶ ق.م.وکیل، اصیل قرارداد محسوب می‌شود و همان‌گونه که صاحب نظران معتقدند (حلی، ۳۶۰/۲؛ شهید ثانی، ۳۰۳/۵؛ طباطبایی یزدی، ۲۱۴/۵ و ۲۳۴؛ عدل، ۱۱۶) باید تعهدات ناشی از عقد را اجرا کنند و به استناد سمت وکالت ادعایی نمی‌تواند از انجام تعهدات ناشی از قرارداد خودداری کند.

با این تفصیل، از ظاهر مواد ۵۸۱ و ۵۸۵ ق.م. نیز حل تعارض می‌شود؛ زیرا در ماده‌ی ۵۸۱ مقرر شده است: تصرفات هر یک از شرکا یا مدیر در صورتی که بدون اذن یا خارج از حدود اذن باشد، فضولی بوده و تابع مقررات معاملات فضولی است. واضح است که معاملات فضولی تا زمانی که تنفیذ نشود، تأثیری ندارد و در صورت تنفیذ، اثر آن نسبت به امضا کننده مترتب می‌شود و نسبت به فضول یا منعقد کننده بی اثر است؛ ولی طبق ماده‌ی ۵۸۵ ق.م. «شریک غیرمأذون در مقابل اشخاصی که با آنها معامله کرده مسئول بوده و طلب کاران فقط حق رجوع به او دارند». به استناد این ماده، مدیر غیرمأذون یا فضول نسبت به اشخاصی که با آنان معامله کرده، شخصاً مسئول است و بنا بر عبارت ماده که طرف معامله را طلب کار محسوب کرده، ظاهر آن است که قرارداد نافذ است و مدیر باید تعهدات ناشی از آن را ایفاء نماید.

بنابراین، با توجه به ظهور این ماده در نفوذ قرارداد و ظهور ماده‌ی ۵۸۱ در فضولی بودن آن، به نظر می‌رسد ماده‌ی ۵۸۱ ق.م. ناظر به موردی است که مدیر، مال معینی از اموال شرکت را خارج از اختیارات، موضوع معامله قرار دهد. طبق این ماده و ماده‌ی ۱۹۷ ق.م. و اصول حقوقی، معامله غیرنافذ است. ولی ماده‌ی ۵۸۵ ق.م. ناظر به موردی است که موضوع معامله، کلی مافی الذمه است و مدیر مدعی است که کلی مافی الذمه‌ی شرکت را مورد معامله قرار داده است. در این گونه موارد ادعای مدیر پذیرفته نیست و طبق ماده‌ی ۱۹۶ ق.م. که مقرر شده است: «کسی که معامله می‌کند آن معامله

برای خود آن شخص محسوب است مگر این که در موقع عقد خلاف آن را تصریح نماید یا بعد خلاف آن ثابت شود...»، قرارداد از آن مدیر محسوب می‌شود و او شخصاً مسئول انجام تعهدات ناشی از آن است. در نتیجه، وکیل باید تعهدات ناشی از قرارداد خارج از حدودی که برای موکل انجام داده است و موضوع آن کلی ما فی الذمه است را انجام دهد.

استناد به این که وکیل معامله را برای موکل منعقد کرده و در صورت رد او، اقتضای قاعده‌ی تابعیت عقد از قصد در این است که عقد باطل باشد، موجه نیست؛ زیرا آنچه وکیل قصد کرده، معامله برای موکل است و آنچه تفسیر و واقع شده، معامله برای وکیل محسوب شده است و این با قاعده‌ی مزبور موافق نیست؛ چون ظهور اصل اصیل بودن عاقد، آنقدر قوی است که حتی در نکاح، که شخصیت طرف عقد علت عمده‌ی آن است، در مورد مهر به آن استناد شده است. به همین جهت بیشتر صاحب نظران معتقدند که اگر وکیل، مهر را خارج از حدود تعیین کند و یا موکل منکر وکالت او شود و نتواند وکالت خود را در نکاح اثبات کند و یا به ادعای وکالت از دیگری عقد را منعقد کند، باید نصف یا تمام مهر را پرداخت کند (حلی، ۳۶۱/۲؛ طباطبایی، ۲۶۶/۹؛ طباطبایی یزدی، ۲۳۲/۵).

بنابراین، در نکاح که شخصیت موکل علت عمده‌ی عقد است، اگر وکیل نسبت به مهر خارج از حدود ضامن باشد، به طریق اولی در معاملات مالی، وکیل متعهد به انجام تعهدات آن در صورت عدم قبول موکل است. وجه اولویت عبارت است از این که در عقد نکاح شخصیت طرف عقد مهم و علت عمده‌ی آن است و در صورت اشتباه، عقد باطل می‌شود؛ در حالی که در سایر موارد اشتباه در شخصیت طرف عقد، حتی موجب تحقق حق خیار محسوب نشده است (ر.ک شهیدی، ۱۴۵/۱؛ کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۴۴۹/۱؛ امامی، ۲۶۴/۱).

علاوه بر این، ظهور معامله برای خود در تمام موارد انعقاد عقد نکاح مانند عقود مالی نیست. مثلاً مادری که با ادعای داشتن سمت وکالت از پسر، عقد نکاح را منعقد و بعد پسر منکر سمت وکالت او شده، به ضمان مادر نسبت به مهر حکم شده است (ر.ک: شهید ثانی، ۸۰/۲). در حالی که در سایر معاملات مالی، ظهور معامله برای معامله کننده محکم و قابل استناد است. از طرف دیگر، لزوم ثبات و امنیت قراردادها اقتضا می‌کند که هر کس به بهانه‌ی فضولی بودن عقد نتواند از انجام تعهدات خویش خودداری کند. به همین جهت، قانون‌گذار در ماده‌ی ۱۹۶ ق.م. اصل را بر متعهد بودن معامله کننده قرارداد است، مگر اینکه ثابت شود از دیگری نمایندگی داشته است و بر این اصل تنها یک استثنا در ماده‌ی ۱۹۷ وارد شده و آن فرضی است که ثمن یا مضمن موضوع عقد، مال متعلق به دیگری باشد. در نتیجه، قرارداد خارج از حدود، که موضوع آن کلی مافی الذمه است، در صورت عدم تنفیذ موکل، معامله‌ی وکیل محسوب می‌شود.

۴. مسئولیت موکل در قبال وکیل غیرمستقیم

در صورتی که وکیل، مورد وکالت را انجام دهد، اصولاً موکل متعهد به پرداخت هزینه‌های اجرای حق و اجرت انجام عمل است. در نتیجه، تعهدات موکل در قبال وکیل در پرداخت هزینه و اجرت خلاصه می‌شود. در مورد تعهد پرداخت هزینه‌های اجرای مورد وکالت، روشن است که مورد وکالت در جهت منافع موکل اجرا شده و قاعده این است که هر دارنده‌ی حق یا ذی‌نفع حقی لازم است هزینه‌های اجرای آن را پرداخت نماید (حائری، ۶۰۵/۲). به همین جهت در ماده‌ی ۶۷۵ ق.م. یکی از تعهدات موکل، پرداخت هزینه انجام مورد وکالت مقرر شده است.

در مورد مقدار هزینه در صورتی که بین طرفین شرط شده باشد، موکل همان مقدار را مسئول است و در صورتی که شرط نشده باشد، موکل باید هزینه‌های متعارف و ضروری اجرای مورد وکالت را پرداخت کند و مازاد بر آن را ملتزم نیست. نکته‌ی قابل توجه این است که تعهد موکل به پرداخت هزینه‌های انجام مورد وکالت از تعهدات ذاتی عقد وکالت نیست؛ بلکه از آثار اطلاقی عقد است و می‌توان بر خلاف آن شرط نمود.

یکی دیگر از تعهدات موکل، پرداخت حق الوکاله‌ی وکیل است. حق الوکاله عبارت از مال یا امتیازی است که در عقد وکالت در قبال انجام مورد وکالت برای وکیل تعیین شده است. هر چند، عقد از لحاظ موضوع به دو نوع معوض و مجانی تقسیم شده است (ر.ک شهیدی، ۸۲؛ عدل، ۳۳۲)؛ ولی عقد وکالت از جمله عقود است که در این تقسیم‌بندی قرار نمی‌گیرد و تعیین حق الوکاله در عقد وکالت نباید موجب این تصور شود که عقد وکالت از عقود معوض است؛ چون در عقود معوض، تعیین عوضین شرط اساسی صحت قرارداد است و در معاوضه نمی‌توان شرط کرد که عقد بدون عوض، منعقد یا بعداً معین شود (ر.ک کاتوزیان، عقود معین، ۳۷/۱). در حالی که در عقد وکالت تعیین حق الوکاله، شرط صحت قرارداد تلقی نشده و وکالت بدون تعیین حق الوکاله، صحیح و نافذ است. از طرف دیگر، بر خلاف حقوق فرانسه که در ماده‌ی ۱۹۸۶ ق.م. آن، اصل بر مجانی بودن عقد وکالت است، در حقوق اسلام نمی‌توان اصل را بر مجانی بودن وکالت قرار داد؛ زیرا اصل عدم تبرع و قاعده‌ی احترام عمل و نیروی کار انسان (حسینی مراغه‌ای، ۴۷۲/۲؛ امامی، ۳۰۸/۲) با آن در تعارض است. به همین جهت طبق ماده‌ی ۶۷۷ ق.م. در صورت عدم تعیین اجرت در قرارداد، بعد از انجام مورد وکالت، اگر وکیل تبرعاً آن را انجام نداده باشد، مستحق حق الوکاله‌ی عرفی و یا اجرت المثل عمل خود خواهد بود.

بنابراین، استحقاق وکیل به دریافت حق الوکاله، مبتنی بر قاعده‌ی احترام عمل و نیروی کار شخص است. به همین جهت وکیل در صورتی مستحق دریافت آن است که قصد تبرع و احسان نداشته باشد. در ماده‌ی ۶۷۶ ق.م. درباره‌ی حق الوکاله‌ی وکیل و نحوه‌ی تعیین و پرداخت آن مقرر شده است: «حق الوکاله‌ی وکیل تابع قرارداد بین طرفین خواهد بود و اگر نسبت به حق الوکاله یا مقدار آن قرارداد نباشد، تابع عرف و عادت است. اگر عادت مسلمی نباشد، وکیل مستحق اجرت المثل است». در این ماده سه نوع حق الوکاله پیش‌بینی شده است:

أ) حق الوکاله‌ی قراردادی

مراد از حق الوکاله‌ی قراردادی امتیاز یا پاداشی است که در قرارداد وکالت با توافق وکیل مستقیم و غیر مستقیم در قبال انجام مورد وکالت تعیین شده است. این حق می‌تواند وجه نقد یا کالا و یا نوعی امتیاز باشد.

در صورتی که حق الوکاله‌ی قراردادی که با توافق وکیل اول و وکیل غیر مستقیم معین شده است، مورد اعتراض موکل قرار نگیرد، موکل باید آن را پرداخت کند، ولی اگر موکل آن را قبول ننماید، رد حق الوکاله‌ی تعیین شده به وسیله‌ی موکل خللی به عقد وارد نمی‌کند؛ چون همان‌گونه که ثابت شد، عقد وکالت از عقود معوض نیست که حق الوکاله‌ی تعیین شده رکن عقد محسوب شود تا رد آن موجب بطلان عقد گردد و این صورت، مانند موردی است که در وکالت حق الوکاله تعیین نشده است و وکیل بعد از انجام مورد وکالت، مستحق دریافت اجرت المثل عرفی و یا اجرت المثل عمل خواهد بود.

نکته‌ی قابل توجه این است که اگر موکل، اجرت المسمای مقرر شده بین وکیل اول و وکیل غیر مستقیم را رد کرد، اگر قبل از انجام مورد وکالت است، وکیل حق رجوع خواهد داشت و اگر از وکالت رجوع ننماید و مورد وکالت را انجام دهد، ضمناً راضی به اجرت المثل متعارف شده است و نمی‌تواند ادعایی نسبت به وکیل اول داشته

باشد؛ ولی اگر موکل بعد از انجام مورد وکالت توسط وکیل غیر مستقیم، اجرت المسمما را رد کند و بین اجرت المثل با اجرت المسمما تفاوت باشد، وکیل غیر مستقیم می‌تواند جهت مابه‌التفاوت به وکیل اول رجوع کند.

ب) حق الوکاله‌ی عرفی

نوع دیگری از حق الوکاله که در ماده‌ی ۶۷۶ قانون مدنی مقرر شده است، حق الوکاله‌ی عرفی است. حق الوکاله‌ی عرفی عبارت از امتیاز یا مالی معین است که وکیل عرفاً مستحق دریافت آن از موکل است. تفاوت آن با فرض سابق در این است که در فرض پیشین طرفین قرارداد حق الوکاله را تعیین کرده‌اند، ولی در این فرض عرف آن را تعیین نموده و طرفین اشاره‌ای به آن ننموده‌اند.

در صورتی که موکل، حق الوکاله‌ی توافقی وکیل اول و وکیل غیرمستقیم را نپذیرد و آن را رد کند یا در وکالت، حق الوکاله‌ی معین نشده باشد و در عرف برای انجام مورد وکالت، حق الوکاله‌ی متعارف باشد، بعد از انجام مورد وکالت، وکیل غیر مستقیم مستحق دریافت حق الوکاله‌ی متعارف است؛ زیرا در صورت عدم توافق بر حق الوکاله، فرض این است که طرفین باید بر مبنای متعارف رفتار کنند. در صورت رد حق الوکاله‌ی توافقی، فرض این است که موکل به استناد غیر متعارف بودن آن، آن را رد کرده است. در نتیجه، در هر دو صورت او باید حق الوکاله‌ی عرفی را پرداخت کند.

موضوع قابل توجه این است که اگر موکل یا وکیل اول به مقدار حق الوکاله‌ی عرفی جاهل باشد، آیا متعهد به پرداخت آن است و یا باید اجرت المثل عمل را پرداخت کند؟ به نظر می‌رسد اگر مبنای لزوم پرداخت حق الوکاله‌ی عرفی، رضایت ضمنی باشد، مشکل می‌توان موکل را موظف به پرداخت آن دانست؛ زیرا با جهل او به حق الوکاله‌ی عرفی، چگونه می‌توان معتقد شد که او، با توجه به اینکه حق الوکاله را تعیین نکرده، ضمناً راضی شده است مقدار عرفی را پرداخت کند؟ علاوه بر این، در این فرض چون موکل وکیل غیر مستقیم را انتخاب نکرده، بلکه وکیل اول انتخاب کرده

است، نمی‌توان به رضایت ضمنی او استناد کرد. با این حال، اگر وکیل اول به اجرت متعارف آگاه باشد، می‌توان رضایت ضمنی او را، رضای ضمنی موکل محسوب کرد و او را به پرداخت آن ملتزم نمود، ولی اگر مبنای آن سیره‌ی عقلا و عرف باشد، همان‌گونه که در ماده‌ی ۲۲۵ ق.م. متعارف بودن امری در عرف به منزله‌ی شرط قراردادی محسوب شده است، علم موکل به آن لازم نیست؛ چون التزام او مبتنی بر رضایت ضمنی نیست، بلکه بر مبنای سیره‌ی عقلایی و عرف ملتزم به پرداخت حق‌الوکاله‌ی عرفی است.

ج) اجرت المثل

اگر موکل حق‌الوکاله‌ی توافقی وکیل اول با وکیل غیر مستقیم را رد کند و یا در ضمن وکالت بر اجرت وکیل توافق نشده باشد و حق‌الوکاله‌ای هم برای اجرای مورد وکالت متعارف نباشد، موکل باید اجرت‌المثل عمل وکیل را پرداخت کند. اجرت‌المثل وکیل عبارت از دستمزدی است که نوعاً بر مبنای نرخ بازار نیروی کار به کاری که وکیل انجام داده است، تعلق می‌گیرد.

هر چند ممکن است تصور شود که اجرت المثل همان حق‌الوکاله‌ی عرفی است، ولی تفاوت آن دو در این است که در اولی به دستمزد کار در بازار کار توجه می‌شود، ولی در دومی به حق‌الوکاله‌ای که وکلا عرفاً از سایرین دریافت می‌کنند، اطلاق می‌شود. بنابراین، ممکن است در مواردی بین اجرت‌المثل و حق‌الوکاله‌ی عرفی اختلاف باشد. مثلاً حق‌الوکاله‌ی عرفی وکلای دادگستری در امور مالی ۱۰٪ الی ۱۲٪ خواسته است، ولی اجرت المثل نیروی کار وکیل ممکن است به مراتب کمتر یا بیشتر از آن مقدار باشد. در نتیجه، شایسته نیست تصور شود که حق‌الوکاله‌ی عرفی همان اجرت‌المثل است.

موضوع قابل توجه این است که چون وکالت در تقسیم‌بندی عقود به معوض و مجانی قرار نمی‌گیرد، وکیل در صورتی مستحق دریافت حق‌الوکاله‌ی عرفی و یا اجرت

المثل نیروی کار خویش بر مبنای قاعده‌ی استیفاء است که قصد تبرع و احسان نداشته باشد. در صورتی که مورد وکالت را تبرعاً و به قصد احسان انجام دهد، نمی‌تواند خواستار پرداخت آن از سوی موکل شود. در صورتی که وکیل و موکل در مورد تبرع و عدم تبرع انجام مورد وکالت اختلاف داشته باشند، چون اصل اولیه، قاعده‌ی احترام عمل و نیروی کار و لزوم پرداخت دستمزد آن است، کسی که مدعی تبرع است، باید آن را اثبات کند. به همین جهت در ماده‌ی ۶۷۷ ق.م. مقرر شده است: «اگر در وکالت، مجانی یا با اجرت بودن آن تصریح نشده باشد، محمول بر این است که با اجرت باشد». این حکم مبتنی بر قاعده‌ی احترام عمل و لزوم پرداخت اجرت آن بر مبنای قاعده‌ی استیفاء است.

۵. مسئولیت وکیل اول در قبال وکیل غیر مستقیم

قاعده این است که اگر وکیل اول در حدود اختیارات خود عمل کرده باشد، وکیل غیر مستقیم حق رجوع به او را نخواهد داشت؛ زیرا وجهی برای رجوع وجود ندارد؛ ولی در صورتی که او از حدود وکالت خود تجاوز کرده باشد و وکیل غیر مستقیم از آن آگاه نباشد و از آن جهت ضرری متوجه او شود، به استناد قاعده‌ی غرور می‌تواند جبران خسارت وارده را خواستار شود. مثلاً در صورتی که موکل اجرت مقرر را بعد از انجام مورد وکالت قبول ننماید، وکیل مستحق دریافت اجرت المثل یا متعارف از موکل است و می‌تواند مابه‌التفاوت آن را از وکیل اول دریافت نماید؛ چون وکیل اول با انعقاد عقد و تعیین اجرت، دستور انجام مورد وکالت را به اجرت مقرر شده داده و دستور دهنده در قبال مخاطب خود مسئول است (ر.ک. شهید ثانی، ۲۲۹/۵؛ حسینی مراغه‌ای، ۴۷۲/۲).

همچنین، ممکن است وکیل اول در تعیین قلمرو اختیارات وکیل غیر مستقیم از آنچه موکل تصریح کرده بود، تخلف نماید و او با انجام آن متضرر شود. در این موارد

به استناد قاعده‌ی غرور می‌تواند به وکیل اول رجوع و جبران خسارت وارده را خواستار شود.

نکته‌ی قابل توجه در حق رجوع وکیل غیر مستقیم به وکیل اول این است که او زمانی حق رجوع دارد که مرتکب تقصیر نشده باشد و ضرر وارده، ناشی از تقصیر او نباشد. در صورتی که ضرر، ناشی از تقصیر باشد، حق رجوع به وکیل اول را نخواهد داشت؛ چون مقصر، عرفاً مغرور محسوب نمی‌شود و در نتیجه، قاعده‌ی غرور شامل مقصر نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

اگر در عقد وکالتی، وکیل حق توکیل داشته باشد و آن را اعمال کند، وکیل انتخاب شده باید به نمایندگی از اصیل و دارنده‌ی حق اقدام کند و او وکیل غیر مستقیم موکل محسوب می‌شود. با این وجود، وکیل اول، در صورتی که اختیار او محدود به انتخاب وکیل نباشد، می‌تواند به نمایندگی از موکل بر اقدامات وکیل غیرمستقیم نظارت کند.

اگر مورد وکالت وکیل غیر مستقیم انعقاد عقدی از عقود باشد و وکیل اول و وکیل غیر مستقیم هر دو در حدود اختیارات عمل کنند، معامله‌ی منعقد شده متعلق به موکل است و او باید تمام تعهدات ناشی از آن را ایفا کند. با این حال، اگر وکیل غیرمستقیم در زمان انعقاد عقد، اظهار سمت نکند و در نتیجه‌ی عدم ایفای تعهدات موکل به طرف قرارداد خسارتی وارد شود، او می‌تواند بر مبنای قاعده‌ی غرور به وکیل انعقاد کننده‌ی قرارداد رجوع و خواهان جبران خسارت وارده به خود شود.

اگر وکیل اول یا وکیل غیر مستقیم، از حدود اختیارات تجاوز کنند و موضوع قرارداد نیز مال معین خارجی متعلق به موکل باشد، قرارداد غیرنافذ است و در صورت رد موکل، طرف دیگر قرارداد، مشروط بر آگاه نبودن از وضعیت، می‌تواند به استناد ماده‌ی ۲۶۳ ق.م. به وکیل متجاوز از حدود، رجوع و تقاضای جبران خسارت کند؛ اما

اگر مورد معامله کلی باشد، اگر وکیل غیر مستقیم در حدود اختیارات عمل کرده، ولی وکیل اول از حدود اختیارات تجاوز کرده باشد، معامله به استناد دستور وکیل اول متعلق به او است و باید تمام تعهدات ناشی از آن را ایفا کند. اگر وکیل اول در حدود اختیارات خود حق توکیل را اعمال کرده و وکیل غیر مستقیم از آن تجاوز کرده باشد، به استناد اصل ظهور انعقاد عقد برای خود و ماده‌ی ۱۹۶ قانون مدنی، او باید تمام تعهدات ناشی از عقد را انجام دهد.

موکل باید هزینه‌های متعارف انجام مورد وکالت و حق الوکاله‌ی وکیل غیرمستقیم را پرداخت کند. در صورت رد حق الوکاله‌ی معین شده بین دو وکیل توسط موکل، وکیل دوم مستحق اجرت المثل از موکل و مابه‌التفاوت آن از وکیل اول است.

منابع

امامی، سید حسن؛ *حقوق مدنی*، ج ۱، چاپ هشتم، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۶۸.

_____، *حقوق مدنی*، ج ۲، چاپ هیجدهم، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۸۴.

حائری، سید علی، *شرح قانون مدنی*، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲.
 حسینی مراغی، میر عبدالفتاح؛ *العناوین*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ق.
 حلی، حسن بن یوسف بن مطهر؛ *قواعد الاحکام*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ هـ ق.

سنهوری، عبدالرزاق؛ *مصادر الحق فی الفقه الاسلامی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ *مسالك الافهام*، الطبعة الثالثة، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۵.

- _____، *الروضة البهيبة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷.
- شهیدی، دکتر مهدی، *تشکیل قرارداد و تعهدات*، تهران، نشر حقوقدان، ۱۳۷۷.
- _____، *آثار قراردادها و تعهدات*، تهران، مجد، ۱۳۸۲.
- صانعی، یوسف، *استفتائات قضایی*، تهران، میزان، ۱۳۸۴.
- صدر، محمد باقر؛ *ماواری الفقه*، قم، المحبین للطباعة والنشر، ۱۴۲۷ق.
- طباطبایی، سید علی؛ *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ق.
- طباطبایی، محمد کاظم؛ *سؤال و جواب*، دکتر سید مصطفی محقق داماد، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۶.
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم؛ *عروة الوثقی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۵ق.
- عدل، مصطفی؛ *حقوق مدنی*، قزوین، بحر العلوم، ۱۳۷۳.
- قافی، حسین و شریعتی، سعید؛ *اصول فقه کاربردی*، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
- کاتوزیان، ناصر؛ *حقوق مدنی: عقود معین ۱*، تهران، شرکت انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا انتشارات مدرس، ۱۳۷۶.
- _____، *عقود معین ۲*، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا انتشارات مدرس، ۱۳۷۶.
- _____، *قواعد عمومی قراردادها*، ج ۱، چاپ دوم، تهران، انتشارات مدرس با همکاری شرکت بهمن برنا، ۱۳۷۲.
- _____، *قواعد عمومی قراردادها*، ج ۲، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۱.
- _____، *قواعد عمومی قراردادها*، ج ۳، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۶.
- کاشانی، سید محمود؛ *جزوه‌ی پلی کیپی حقوق مدنی ۷*، تهران، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۷۴ - ۷۳.

کرمی، علی بن الحسین؛ *جامع المقاصد*، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
 مظفر، شیخ محمد رضا؛ *اصول الفقه*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
 موسوی خمینی، روح الله؛ *تحریر الوسیله*، نجف، آداب، بی تا.
 نجفی، محمد حسن؛ *جواهر الکلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.
 وحید بهبهانی، محمدباقر؛ *حاشیه‌ی مجمع الفائدة و البرهان*، قم، مؤسسه وحید بهبهانی،
 ۱۴۱۷ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی